

## صالحی نجف آبادی

## آیا اسلام دین خون و شمشیر است؟

این نکته بر هیچکس پوشیده نیست که عقیده کسی را نمیتوان با قوه قهریه و فشار و اجبار تغییر داد، زیرا عقیده عبارت از یک حالت روحی است بنام ایمان که بارش جان انسان بسته شده و ریشه آن با عقل و فکر آدمی گره خورده و پیوند محکم داشته باشد،

و چون حقیقت ذاتاً و طبعاً باور کردنی و خواستنی است و روح و عقل بشر ذاتاً و طبعاً مشتاق و تشنه حقیقت است، از این رو هر چیزی را که انسان حقیقت پنداشت باور میکند و بآن عشق میورزد و از آن دفاع مینماید و هر چیزی را که برخلاف حقیقت بداند و یا در حق و باطل بودن آن شک داشته باشد نمیتواند باور کند، بنابراین عقیده و ایمان، نه از نظر جنبه مثبت و نه از نظر جنبه منفی قابل اجبار نیست یعنی ممکن نیست با فشار و اجبار، عقیده‌ای را بر انسان تحمیل کرد، و یا عقیده‌ای را از او سلب نمود.

قرآن کریم این حقیقت روشن را با کمال صراحت اعلام میکند و می گوید **لا اِکْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (۱)** یعنی در دین هیچگونه اکراهی نیست، زیرا حق از باطل و درست از نادرست ممتاز و جداست و روی این حساب اگر کسی فردی یا ملتی را در گمراهی ببیند، و بخواهد آن فرد یا ملت را براه صحیح دعوت کند، راه درست و عاقلانه اینست که

(۱) سوره آل عمران - آیه ۲۶

(۲) سوره آل عمران - آیه ۲۷

بادلیل روشن و منطقی قوی ، حق را از باطل باز نماید و مردم را در رد و قبول آن آزاد بگذارد ، چون دعوت کننده نباید از حدود وظیفه ارشاد و راهنمایی تجاوز کند ، بلکه باید از راه دلسوزی و خیر خواهی عقل و فکر مردم را بیدار کند ، و با دلیلهای قانع کننده پایه های حق را محکم و پایه های باطل را سست و متزلزل نماید .

در نهج البلاغه ، آنجا که منظور و هدف از بعثت انبیا را بیان می کند میفرماید : ( ا ولیمیر و لهم دفائن العقول ) (۱) یکی از علل بعثت انبیاء اینست که :

عقلها و فکرهای خفته مردم را برانگیزاند و بیدار کند . بدیهی است که بیدار کردن افکار مردم با اجبار و اکراه امکان پذیر نیست در قرآن کریم خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میکند ، و میگوید ( انما انت مدکر ، لست علمیرهم بمصیطر ) (۲) یعنی و وظیفه تو فقط یاد آوری و تذکر دادن است ، و حق اعمال زور و فشارنداری ، در آیه دیگری میگوید : ان علمیک الا البلاغ یعنی غیر از مسئولیت تبلیغ و رساندن

حقایق به مردم هیچ مسئولیتی بر عهده تو نیست ، و در جای دیگر میفرماید : ادع الی سبیل ربک بالحمکة و الموعظة الحسنة و اجادلهم بالاتی هی احسن (۳) با حکمت و پند نیکو براه پروردگارت دعوت کن ، و با آنان با بهترین وجه مجادله نما و در آیه دیگری آمده است : وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر (۴) یعنی بگو حق از جانب پروردگار شماست ، هر که

(۱) نهج البلاغه خطبه ۱ (۲) سوره ۶۸ آیه ۲۱ و ۲۲

(۳) سوره ۱۶ آیه ۱۲۶

(۴) سوره ۱۸ آیه ۲۹

خواهد ایمان آورد و قبول کند و هر که خواست قبول نکند .  
 این نکته را نباید از نظر دور داشت که اگر در راه دعوت و  
 ارشاد ، اعمال زور و فشار بشود ، علاوه بر آنکه از نظر اجتماعی ممکن  
 است منجر بتصادم گردد و مفاسدی را بیار آورد از نظر روانشناسی نیز  
 در روح طرف ایجاد عقده میکند ، و بکمک غریزه حب ذات عواطف منفی  
 او را بر میا نکیزاند ، و طبعاً يك صحنه جنگ اعصاب بوجود میآید ،  
 و این گاهی سبب میشود که بحکم غریزه حب ذات و بحکم حس انتقام جوئی  
 که در وی پدید آمده است ؛ اگر حق را هم بفهمد از قبول آن خودداری  
 کند و همیشه با آن سر بیکار داشته باشد ، از این رو قرآن کریم حتی  
 از بد گوئی و دشنام دادن به بتهای مشرکان جلو گیری کرده و فرموده  
 است : **ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير**  
**علم (۱)**

دشنام ندهید ، زیرا حس انتقام جوئی در آنان تحریک میشود و بدون  
 علم و دلیل از راه دشمنی بخشدادشنام میدهند ،  
 از آنچه گفته شد معلوم گشت : از نظر قرآن که باید وما یه دعوت  
 و نهضت اسلام است ، داشتن هر گونه عقیده آزاد بوده و در راه دعوت و  
 ارشاد خلق هیچگونه اجبار و اکراهی تجویز نشده و تنها راه ارشاد و دعوت  
 از نظر اسلام اینست که با منطق و عقل و علم و حکمت ، عقول و افکار  
 مردم را بیدار کنند و حقیقت را روشن گردانند و مردم را در رد و قبول  
 آن آزاد گذارند **انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً**

گرتوخواهی این کزین ، کر خواهی آن  
 سنگ و گوهر ز هر و شکر شد عیان  
 آری اظهار و تبلیغ عقاید ضد اسلام در محیط اسلامی مطلب دیگری است  
 که از نظر نظامات اجتماعی و حقوقی اسلام باید مورد بررسی قرار گیرد،  
 و این مطلب از موضوع بحث و گفتگوی ما خارج است .

خلاصه اینکه قرآن کریم هیچگونه اکراه و اجباری را در راه  
 تبلیغ دین و ارشاد مردم تجویز نکرده است ، چه رسد باینکه کشتن کسی  
 را بخاطر نپذیرفتن اسلام تجویز نموده باشد .

پیشوای اسلام که پیش از هر کس و پیش از هر فرد بقرآن کریم  
 ایمان داشت ، طبق برنامه قرآن با کمال خیرخواهی و دلسوزی با منطق  
 عقل و حکمت و موعظه بلیغ و پند نیکو دعوت خود را اول از خانواده  
 خویش شروع کرد ، سپس خویشان و نزدیکانش را با اسلام خواند ، و کم کم  
 سایر مردم را بدین توحید توجه داد ؛ و وسیله اصلی تبلیغ دین ، قرآن  
 کریم بود که تدبیراً بصورت يك سوره و چند آیه بمقتضای مصلحت زمان  
 نازل میشد و مسلمانان جدید مینوشتند و حفظ میکردند و در اجتماعات  
 کوچکی که در منازل خود تشکیل میدادند قرائت مینمودند و بمعانی آن  
 واقف میگشتند و بر طبق آن عمل میکردند .

در اوائل امر غالباً سوره هائی نازل میشد که درباره توحید و معاد،  
 اصول اخلاقی و حکایات پیغمبران سلف گفتگو میکرد و اجمالاً مردم را  
 با اصول کلی دین و مکارم اخلاق و پایه و اساس دعوت انبیاء آشنا مینمود.  
 در طی سیزده سال از دوران رسالت ، پیشوای اسلام در مکه دعوت  
 میکرد ، حتی يك آیه راجع بچنگ نازل نشد بلکه یکی از مواد برنامه

دعوت اسلام جلو گیری از خونریزی بوده؛ چنانچه هنگامیکه نجاشی پادشاه حبشه مسلمانان مهاجر را احضار کرد و مواد دعوت پیغمبر اسلام را از آنان استفسار نمود،

جعفر بن ابیطالب (جعفر طیار) که در آن جلسه سخن گوی مسلمانان بود، در ضمن سخنانش گفت: **وامرنا بصدق الحدیث و اداء الامانة و صلة الرحم و حسن الجوار و الكف عن المحارم و الدماء (۱)** یعنی پیغمبر اسلام ما را بر آستی در گفتار و ادا کردن امانت و نیکی با خویشان و همسایگان و خودداری از گناهان و پرهیز از خونریزی امر نمود و فرمان داده است.

بنابراین بموازات دعوت بتوحید و مکارم اخلاق، پرهیز از خونریزی دعوت میکند.

هنگامیکه هفتاد و چند نفر از انصار مدینه با رسول خدا ﷺ در عقبه منی شبانه و محرمانه بیعت کردند، یکی از آنان احساساتش تحریک شد؛ و به پیغمبر اسلام گفت: **والذی بعثک بالحق ان شئت لتمیلن علی اهل منی غداً باسیافنا (۲)** یعنی سو گند بخدائیکه ترا بحق مبعوث کرده است اگر مایل باشی ما فردا صبح با شمشیرهای خود بر اهل منی (بت پرستان) حمله میکنیم؛ **فقال رسول الله: لم تؤمر بذلك، رسول خدا فرمود: ما ما مور بجنک و خونریزی نیستیم.**

پیغمبر اسلام ﷺ نه تنها از خونریزی جلو گیری کرده است، بلکه هر گونه تعدی و تجاوز و دشمنی با مردم را جداً منع نموده است.

(۱) سیره ابن هشام طبع مصر در سنه ۱۳۷۵ جلد اول صفحه ۳۳۶

(۲) سیره ابن هشام جلد اول صفحه ۴۴۸

وقتی که دو نفر از مردم یثرب در مکه با پیشوای اسلام ملاقات کردند و از برنامه دعوت وی سؤال نمودند ، در جواب فرمود : **وانا ادعوکم الی عبادة الله والی شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله وصلة الرحم وترك العدوان و بغض الناس (۱)**

یعنی : من شما را دعوت به عبادت خداوند میکنم و شهادت باینکه معبودی بجز خدا نیست و اینکه من رسول خدا هستم و مواصلت و پیوند با خویشان و پرهیز از تجاوز و زدشمنی با مردم را از شما خواستارم .

پس روح و حقیقت نهضت اسلامی اینست که : از راه بشر دوستی و نوع پروری با کمال متانت با منطق عقل و حکمت و پند و اندرز جهان انسانیت را بعقائد صحیح و فضائل اخلاقی و اعمال نیکو و شایسته دعوت کند و بشریت را از آلودگی های فکری و اخلاقی و عملی پاک و مهذب سازد و در محیط صلح و صفا و نظم و آرامش مردم را بسوی سعادت و کمال رهبری نماید و هیچگونه فکر و عقیده ای را بر فرد یا ملتی تحمیل ننماید ، و در راه ارشاد و هدایت خلق هیچگاه بقوه قهری به متوسل نشود و هیچگونه اعمال زور و فشار و آگاه و اجبار را روا ندارد .

پس اعمال قوه قهریه و زور بختن خون برای تحمیل عقیده ، با ماهیت و طبیعت دعوت و نهضت اسلامی سازگار نیست ، زیرا نهضت اسلامی قبل از آنکه يك نهضت اجتماعی باشد ، يك انقلاب فکری و عقیده ای و اخلاقی است ، آنهم بر اساس منطق صحیح و برهان روشن و هدایت عقل و علم و حکمت .

در اینصورت ، آیا میتوان گفت : ( چنانچه پیشوایان مسیحیت

میگویند). که اسلام تشنه خونست و از راه شمشیر و خون خواسته است عقاید خود را بر اجتماع انسانی تحمیل کند؟! و آیا میتوان باور کرد که: اسلام در راه دعوت خود، عواطف بشری و جنبه‌های انسانی را رعایت نکرده و تاریخ نهضت خود را بخون رنگین کرده است؟! و خلاصه آیا میتوان گفت که اسلام دین اجبار و اکراه و خون و شمشیر است؟ البته نه،

زیرا چنانکه آیات قرآن و کلمات رسول خدا که قبلاً نقل کردیم شهادت میدهد، هیچگونه اعمال فشار و اکراه و اجبار برای تحمیل عقیده، با روح و طبیعت دعوت اسلامی سازگار نیست. اما بحث در باره غزوات و جنگ‌های صدر اسلام و موجبات و علل و همچنین اهداف آن، خود در خور تجزیه و تحلیل مفصلی است که بوقت مناسب موکول است.

### پایان

بقیه از صفحه ۳۲

نکته‌ای را که باید توجه داشت اینست که روی این منطق در واقع ارزشی برای مجموع حیات انسان و شئون و لوازم آن در نظر گرفته نشده بلکه بعضی از شئون حیاتی که همان التذات نفسانی و عقلانی باشد بهای بعض دیگر فر داده شده است در صورتی که این بها خود از لوازم و شرایط بقاء آن کالا است و باید آنرا از توابع اصل حساب کرد و آنوقت برای مجموع آنها ارزشی را در نظر گرفت.

و اما از نقطه نظر اجتماع باید ارزش انسان را برای جامعه بر حسب خدماتی که در راه پیشرفتهای مادی آن نموده حساب کرد و بطور کلی بزرگترین خدمت فرد برای جامعه اینست که وسایلی برای بهتر زیستن